

شناسایی تفصیلی کتاب

«الرسائل السياسية» جاحظ

سیدعلیرضا واسعی^۱

جاحظ از نویسندگان پراثر و از اندیشمندان قرن سوم هجری است که در حوزه های مختلفی دست به قلم برده است و هریک از آثار وی از تتبع و تأمل های وی پرده برمی دارد. امروزه بسیاری از کتاب های وی در دسترس است؛ هرچند گاهی برخی از آنها به طور ناقص باقی مانده است. در میان آثار وی، نوشته های سیاسی اش - که با عنوان الرسائل السياسية لباس وجود یافته است - گویی امروزی و متناسب با نیازهای زمانه است؛ از این رو ضمن معرفی آن، به برخی از داده های آن اشاره می کنیم.

این اثر در سال ۱۴۲۳ ق در بیروت توسط انتشارات «دار و مکتبه هلال» منتشر شده است و از ده رساله با عنوان معاش و معاد، اوطان و بلدان، حکمین و تصویب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب، رساله فضل هاشم علی عبد شمس، رساله العباسیه، محتویات رساله مناقب الترتک، محتویات رساله فخر السودان علی البیضان، محتویات رساله الحجاب، محتویات ذم اخلاق الکتاب، با دو فهرست اعلام و محتویات، در ۶۴۶ صفحه شکل یافته است.

محقق کتاب که البته نام وی در جایی نیامده است، در مقدمه عمومی که در ابتدای کتاب نوشته است، مطالبی ذکر کرده و سپس برای تک تک رساله ها نیز مقدمه ای آورده، در آن نکاتی را متذکر شده است. وی در مقدمه عمومی پس از شناسایی جاحظ

جاحظ که مسعودی وی را «افصح سلف و خلف» می دانست، در سال ۱۶۰ هجری در بصره متولد شد و در همان جا بالید و درگذشت. او فردی زشت صورت و بدمنظر^۲ و دارای چشمانی درشت و از حدقه درآمده بود و به همین اعتبار به جاحظ شهرت یافت. ^۳ ابن ندیم می نویسد: «جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر بن محبوب، مولای ابی قلمس عمرو بن قطع کنانی. جدش، سیاهی به نام نزاره بود که شتربانی عمرو بن قطع را برعهده داشت. وی یکی از سه تنی (فتح بن خاقان، اسماعیل بن اسحاق قاضی و جاحظ) بود که محمد بن یزید حموی آنان را حریص ترین آدمیان در علم می داند. او وقتی کتابی را به دست می گرفت، اگر تا آخر آن را نمی خواند، رهایش نمی کرد. وی در سال ۲۵۵ در زمان خلافت المعتز پس از گذراندن دورانی در مرضی و در نهایت افلیجی درگذشت».

وی کتاب های بسیاری دارد؛ از آن جمله است: کتاب الحیوان که در هفت جزء بود و کتاب دیگری بر آن افزود و آن را کتاب النساء نام نهاد و کتاب البغال، کتاب الابل، البیان والتبیین، کتاب الزرع والنحل، کتاب الفرق بین النبی والمنتنبی، کتاب المعرفة، کتاب جوابات کتاب المعرفة، کتاب مسائل کتاب المعرفة، کتاب فضیلة المعتزله، کتاب نظم القرآن، کتاب المسائل فی القرآن، کتاب الرد علی المشبهه، کتاب الامامه علی مذهب الشیعه، کتاب الرد علی النصارى، کتاب امامة معاویه، کتاب الرد علی العثمانيه و... ده ها کتاب دیگر. جاحظ برخی از کتاب های خود را به دسته ای از بزرگان اهدا و در مقابل آن هدایایی دریافت کرده است.^۴

۱. عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
 ۲. البیان سرکس؛ معجم مطبوعات؛ ج ۱، ص ۶۶۷.
 ۳. ابن خلکان؛ وفيات الاعیان؛ ج ۳، ص ۳.
 ۴. فهرست ابن ندیم؛ ص ۲۱۰-۲۱۲.

در مقابل دشمنان و غاصبان دفاع می کند. ابو عثمان این مسئله را در رساله الاوطان والبلدان بررسی کرده است و برای این مطلب به حدیثی که در رساله الترتک و جند العامة للخلافة آورده، تکیه کرده است. شاید جاحظ در این مسئله که امروزه از اهمیت ویژه ای برخوردار است، پیشتاز است.

مسئله سوم درگیری حزبی است که سه رساله العثمانیه، الحکمین و العباسیه وی را پر کرده است. وی سه حزب مهم را می یابد که بر سر دستیابی به قدرت جدال می کنند: شیعه، عباسیه و عثمانیه. جاحظ نظریه شیعه در امامت را در رساله استحقاق الامامه که در مسائل کلامی جاحظ انتشار یافته، آورده و مجدداً از زاویه سیاسی، در رساله الحکمین و العثمانیه به آن پرداخته است. وی نظر عباسیان با حزب بنی عباس را در رساله العباسیه آورده است؛ چنان که نظریه عثمانیه با حزب ابوبکر، عمر، عثمان و پیروانشان را در رساله العثمانیه و العباسیه متذکر شده است. وی در این جا از گروهی از عثمانیه با عناوین سفینیه، غیلانیه، مروانیه و نابتیه نام برده است که خلافت معاویه را تأیید می کردند. آزای اینان را در رساله الحکمین و نیز در رساله النابتیه آورده است که در ضمن رسایل کلامی انتشار یافته است.

مسئله چهارم جدال دیرینه ای است که در رقابت کهن خودنمایی کرده و ریشه در عصر جاهلی دارد؛ رقابت خانواده عبد شمس و هاشم. تصویر این جدال را وی در رساله فضل الهاشم علی عبد شمس ارائه کرده است.

مسئله پنجم، شعوبیت است که گویی در زمان وی اوج یافته بود. به این جهت جاحظ به آن توجه کرده است و رساله الترتک و رساله فخر السودان علی البیضان را به آن اختصاص داده است؛ چنان که در کتاب البیان و التبیین بدان روی نموده است و در این کتاب بحث مفصلی در ادعای شعوب عجمی می یابیم که برای برتری خویش بر عرب و افتخار به گذشته و خصال و افعالشان ابراز کرده اند.

مسئله ششم و آخر که به عنوان پیوست و ملحق به سیاست قلمداد می شود، بر گرد کارمندان دور می زند که خلیفه را در اداره دولت یاری می رسانند؛ مثل حاجبان و کاتبان.

این کتاب را جمعی از پژوهشگران تحقیق و تنقیح کرده اند و محقق برای آن عنوان گذاری کرده، اندیشه جاحظ را تا حدی تحلیل نموده است تا شناسایی وی برای خوانندگان آسان تر باشد.

گفتنی است محقق برای رساله های معاش، اوطان، مناقب ترک، فخر السودان، حجاب و ذم اخلاق، بر چاپ عبدالسلام هارون که در قاهره و توسط مکتبه الخانجی به سال ۱۹۶۴ و

به عنوان فیلسوف و متکلمی متبحر، در خصوص کتاب آورده است: اینها ده رساله از چندین نوشته جاحظ در خصوص سیاست است که به دست ما رسیده است. این رساله ها بر گرد شش مسئله اساسی دور می زند: اول مسئله سیاست، اصول آن و چگونگی برگزیدن (اقامه) رئیس است. جاحظ سیاست را به معنای تدبیر، تدبیر شئون مردم و معاش آنان می داند؛ به همین جهت به فراوانی لفظ سیاست را با تدبیر همراه می سازد.

سیاست به گمان وی به دو اصل ترغیب و ترهیب برمی گردد؛ از این رو در نگاه وی سیاست دنیوی با سیاست دینی درمی آمیزد؛ پس چنان که خداوند بندگانش را به بهشت ترغیب کرده و از آتش ترسانده است، حاکم نیز سزاوار است برای به دست آوردن طاعتشان، آنان را به آنچه دوست دارند، ترغیب نماید و آن را برایشان فراهم سازد و همچنین از آنچه ناپسندشان است، بر حذرشان دارد و از سر راهشان بردارد و این دو اصل برابر با یکی از مبادی «خمسه معتزله» یعنی وعد و وعید است.

جاحظ مفهوم سیاست و اصول آن را در رساله «معاش و معاد» که برای یکی از اولوالامرهای زمان خود، یعنی قاضی القضاة، محمد بن احمد بن ابی دؤاد که بر والیان و قاضیان دولت عباسی اشراف داشت، نوشته است.

جاحظ برای برگزیدن رئیس دولت به نظریه جدیدی روی کرده است و می گوید: عامه مردم برای انتخاب امام صلاحیت ندارند، چون جاهلند و خواسته های نفسانی بر آنان غالب است و این مهم بر گردن خواصی که شناخت امام را از غیر او در توان دارند، گذاشته شده است. امام کسی است که خویشتن را به سیره و کردار و گفتار و تصمیمات، در اختیار مردم قرار می دهد؛ به گونه ای که آدمیان را به فضل و برتری اش می کشاند؛ چنان که به اعتقاد معتزله درباره عمر و بن عبید رخ داد. این نظریه ها به طور مبسوط در رساله عثمانیه و رساله حکمین آمده است.

مسئله دوم، وطنیت است و مراد وی از آن، تعلق انسان به سرزمینی است که در آن می زید؛ به گونه ای که آن را بر دیگر سرزمین ها برتر می شمرد و نسبت به آن تعصب می ورزد و از آن

۱۹۷۹ منتشر شده است، تکیه کرده که در چهار جزء با عنوان رسایل جاحظ است و او نیز بر مخطوطه کتابخانه داماد ابراهیم در ترکیه به رقم ۹۴۹ و مخطوطه موزه بریتانی رقم ۱۱۲۹ و مخطوطه کتابخانه تیموریه که در دارالکتب مصر به شماره ۱۹ به ودیعت نهاده، تکیه کرده است؛ همچنین رساله عثمانیه بر چاپ هارون انتشار یافته در قاهره از انتشارات دارالکتب العربی، سال ۱۹۵۵ - که بر مخطوطه کوبریلی ترکیه شماره ۸۱۵ تکیه کرده - استواری یافته است و رساله حکمین بر اساس چاپ مستشرق فرانسوی، شارل بلا که در مجله مستشرق در شماره تموز، تشرین اول سال ۱۹۵۸ - که طبق مخطوطه میلان شماره ۱۲۹ بوده - انتشار یافته است.

رساله فضل هاشم و رساله عباسیه بر طبع حسن سندوبی از انتشارات رحمانیه مصر به سال ۱۹۳۳ است.

محتوای رسائل

رساله معاش و معاد برای محمد بن احمد بن ابی داود، قاضی بغداد که پس از پدرش بین سال ۲۳۳ تا ۲۳۷ ولایت یافت، نوشته شد. جاحظ برای ارشاد وی، با توجه به کمی سن او، چند رساله از جمله معاش و معاد را برای وی نوشت. او در این رساله پس از بیان مقدماتی، به بیان موضوع کتاب پرداخته، آن را وصف طبایعی می‌داند که خلق بدان آراسته است و اسباب شهوات و چگونگی به دست آوردن قلب‌های آنان و برگرداندن طبایع بعد به خصلت‌های خوب است. وی قاعده عامی را بیان می‌کند که به زعم وی، مراعات آن بین آداب دین و دنیا یکی است؛ از آن رو که آداب، ابزاری است شایسته که باید در دین به کار آید، همان طور که شایسته است در دنیا به کار بسته شود؛ پس هر چه از اصول تدبیر، در دین صحیح است، در دنیا نیز صحیح است و آنچه در آن جا فاسد است، در این جا نیز فاسد است و تنها فرق بین دین و دنیا اختلاف دو دار دنیا و آخرت است، ولی حکم آن جا، حکم این جا نیز هست و اگر این نبود، مملکتی به پا نمی‌شد و دولتی ثبات نمی‌یافت و سیاستی استواری پیدا نمی‌کرد. آداب نیز بر اساس طبایع نهاده شده، و اهم طبایع دوتاست؛ دوست داشتن منافع و بد داشتن مضرات، و در حب منافع، آسایش، آزادی (به خود و انهادگی)، فزونی، برتری، عزت و غلبه و آنچه حواس آدمی از آن لذت می‌برد، از مناظر، خوشی‌ها، غذاها، اصوات و ملامس داخل است؛ و بدی‌ها نقطه مقابل آن است. اگر مردم به خود و طینت‌شان و نهاده شوند، با هوای خود همراه می‌شوند؛ به جهت

خودخواهی‌ای که بر آنان استیلا دارد، از فضایل دور می‌گردند؛ پس وازع و رادعی لازم می‌شود تا آنان را تربیت و تأدیب کند.

به زعم جاحظ، تأدیب بر دو اصل ترغیب و ترهیب استوار است و همین دو اصل، دنیا و آخرت را سامان می‌دهند و چون در اصل هر دو تدبیرند و تمام سیاست‌ها بر مدار این دو می‌گردند و این دو نیز به نتیجه نمی‌رسند، جز آنکه با عدل همراه باشند، از این رو عدل سومین رکن سیاست است و مراد از آن انصاف و مساوات است و به عدل، وعد و وعید اضافه می‌شود که اصل چهارم سیاست است و این یعنی پاداش دادن و تشویق در کردار نیکو (عمل صالح) و عقوبت بر عمل بد «تا هر عاملی با اطمینان به آنچه وعده دهنده‌اش وعده کرده، به کار پردازد»؛ به همین جهت جاحظ، قاضی را به ملتزم شدن به عدل توصیه می‌کند؛ چنان که با فراوانی مال به جود و دوری از فقر توصیه می‌کند: «چون فراوانی مال، وسیله‌ای برای مکارم و کمکی بر دین و دنیا و الفت دهنده برادران است و هر که مال از دست دهد، رغبت از او کم می‌شود و هر که موضع رغبت و کشش نباشد، ارج او نزد مردم کاهش می‌یابد».

اما در تعامل با دشمن، وی را به سه خوی نصیحت می‌کند: با دشمن به نیکی رفتار کند تا وی را از دشمنی بازگرداند، چون زیادی دشمن بد است و اینکه اسرارش را از او متکوم دارد و بر تدبیر خویش وی را آگاه نسازد، و اینکه برای مواجهه با او، همیشه مستعد و آماده باشد.

وی در داد و ستد با دوست، مانند ابن مقفع، به زیادی دوستان توصیه می‌کند؛ چون سپاهیانند که به هنگام سختی‌ها به وی یاری می‌رسانند؛ پس باید ننگه‌شان بدارد و باید از سه خوی پرهیزد: کذب که جامع همه بدی‌هاست و غضب چون زشتی و بدی مقدر (پنهانی) است، سپس جزع در هنگام مصیبتی که بازگشتی از آن نیست؛ همچنین از مفاخره به نسبت، که دشمنی را بین برادران به جای می‌گذارد و عتاب که موجب بریدن افراد می‌شود و از مزاح چون زیادی آن ارزش را از بین می‌برد؛ سپس خودخواهی که سزاوار انسان دارای نیکویی نیست و دیگر اینکه نباید کارهای بزرگش را به کسی بسپرد که

وحی، تولیت سرزمین شام از طرف عمر، نیز تداوم آن در زمان عثمان و پاکی اش در حسن تدبیر امور، نمی توان انکار کرد، معتقد است: این ویژگی ها برای تصدی امامت کافی نیست. امامت جز با تقدم در فضل و پیشینه به دست نمی آید و این برتری نیز باید نزد مردم آشکار و مشهود باشد یا به شورا یا به میراث یا به وصیت یا به اجتماع و قرابت و حرمت خاندانی (عترت)، به اضافه، به خصیلت های کریم.

این وجوه پنجگانه، چون تا آن زمان تحقق داشته، مورد توجه وی واقع شده است؛ معتزله وجه اول را می گویند، چنان که جاحظ در رساله العثمانیه آورده است و عباسیان به سومی که جاحظ آن را در رساله العباسیه آورده و شیعه به وجه چهارم و زیدیه به پنجم؛ اما وجه دوم و شورا را اهل سنت و جماعت می گویند. وی سپس می گوید: هیچ یک از وجوه پنجگانه بر معاویه انطباق ندارد؛ او نه در اسلام پیشقدم است و نه از اصحاب اولیه است، بلکه مردمی از مسلمانان و از طلقاست و به هنگام نوشتن وحی مشارکت یافت؛ در حالی که پیش از وی افراد زیادی مثل ابن ابی سرح، زید بن ثابت، حنظله اسدی، علی بن ابیطالب بودند و هیچ یک به سبب کتابت مدعی امامت نشدند. او همچنین از اهل شورا نبود؛ چنان که میراث بری نیز نداشت و کسی هم بدو وصیت نکرده بود. او فقط به زعم اینکه طلب کننده خون عثمان است، خود را سزاوار خلافت دانست و برای دستیابی به آن، به قوت و توانمندی و دیگر کارها استناد کرد که برای امامت کافی نیست.

جاحظ در مسئله تحکیم، واداری ابوموسی را از سوی پیروانش به پذیرش رأی و نیز ضعف خردی اش رانفی می کند و بر آن است که وی برای جلوگیری از کشتار و ایجاد انشقاق میان مسلمانان که با بالا رفتن قرآن ایجاد شده بود، به آن تن داد و متوجه شد امام علی با گرهی مواجه شده است که گشودنش برای وی ممکن نیست و با قفلی روبرو شده است که راهی برای بازکردنش ندارد. اگر کشندگان عثمان را تسلیم می کرد، موجب گرفتاری و درگیری درون سپاهی می شد و ... او همچنین ادعای دسته ای از عثمانیه را مبنی بر عدم اجماع بر خلافت علی، مردود شمرده، معتقد است: اجماع بر فضیلت علی کفایت می کند و هرگاه چنین چیزی یافت شود، بر مردم است که بر آن اجماع نمایند؛ سپس می نویسد: علی به جهت پیشی در اسلام و فضایی که داشت، از زهد، فقه، شجاعت و ایثار در راه خدا به اضافه روایت و قرابت، به خلافت سزاوارتر بود؛ همچنین به ادله ای نقش آن حضرت را در قتل عثمان منتفی می داند.

صلاحش به مصلحت حاکم نیست! در پایان وی قاضی را به کار بست ادب و نصیحت در تعامل با سلطان عادل و کار بست نیرنگ و مدارا در تعامل با سلطان بد و پرده در برمی انگیزد.

کتاب او طان و بلدان را برای شخصی نوشت که از او خواسته بود در تفاضل سرزمین ها و اکتفای نفس به او طان و پیامد ملازمه آن در سستی و نقص، و اثر ترک آن در تجربه اندوزی و خردورزی کتابی بنگارد.

جاحظ بر آن است که سرزمین صرفاً بر فقر و غنا و درآمدها و بی نیازسازی علمی با تجربه اندوزی محدود نمی شود، بلکه به اخلاق، آداب، زبان ها، اشکال و صور نیز می کشد؛ چون معتقد است محیط نقش مهمی در گوناگونی قوای جسمی و عاطفی و عقلی آدمی دارد و این را به عنوان فیلسوف طبیعی در جای جای کتاب خود باز نموده است. او معتقد است: حب وطن طبیعتی است که خداوند در نهاد آدمی سرشته است تا سرزمین ها را آباد کند و الا آدمی در جاهای خطرناک، در دل کوه ها، در دره ها، در سنگ لاخ ها، مناطق سردسیر و گرمسیر سکونت نمی یافت و در این صورت هیچ چیزی شکل نمی گرفت.

وی حب وطن را از آن رو طبیعی می داند که انسان و حیوان در آن برابند. وی به همین مناسبت به مقوله ارزش دیار مکه و اقوام آن، یعنی قریش می پردازد و ویژگی های آنان را که موجب امتیازشان بر دیگران گردیده است، برمی شمارد؛ به ویژه از هاشم و ... سخن می راند؛ همچنین از مدینه و ویژگی های آن نیز که از مرض ها و طاعون و وبا عاری است، سخن به میان می آورد. از شهرهای بصره و کوفه و شام و ... نیز سخن می گوید.

او در رساله شعوبیه به شدت علیه غیر عرب ها سخن می راند و گویی مبتنی بر سخن یک اعرابی است که گفته بود: «لعن الله ارضاً لیس بها عرب».

جاحظ در رساله حکمین و تصویب امیر المؤمنین علی، به زمینه های بروز اختلاف میان علی و معاویه و ارتباط آن با قتل عثمان، خلیفه سوم، پرداخته است که چگونه به جنگ صفین و جریان حکمیت کشیده شده است. او با تأکید بر اینکه معاویه را از نظر عقل، حکومتگری، زیرکی، فهم، حزم، بیان، کتابت

او شیعه را در داوری نسبت به مسئله تحکیم مرتکب خطا می‌داند؛ چنان‌که خوارج را به دو دلیل: ۱. اسرار بر پذیرش تحکیم و دست کشیدن از جنگ پیش از حکمیت؛ ۲. اصرار بر تداوم بر جنگ پس از حکمیت، در خطا می‌داند و حد واسط را به معتزله نسبت می‌دهد و کتاب خود را تبیین حق می‌داند و نه همچون نوشته‌های اصحاب اهواء و درآمدجویان یا تقرب خواهان، یا از کتب منافقین و اهانت کنندگان.

جاحظ در دو رساله فضل الیهاشم علی عبدشمن و رساله العباسیه به جدال استوار و ریشه دار میان دو تیره قریش برای خلافت اشاره می‌کند که از عصر جاهلی آغاز شده و در جریان دست‌یابی به لواء، ندوه، سقایه، رفاده، زمزم و حجابت عمق یافت و با بعثت پیامبر که از بنی هاشم برانگیخته شد و ابوسفیان با زعامت مشرکان علیه وی برخاست، گسترش یافت و پس از کشته شدن عثمان که از طیف اموی بود، وارد مرحله جدیدی شد.

در نگاه جاحظ، بنی هاشم در تقابل با امویان، به دو دسته شدند: فرزندان علی که علویان نامیده شدند و شیعه بودند و فرزندان عباس که عباسیان نام گرفتند. جاحظ در دوره خویش بانشاط امویان مواجه بود و از آنان با نام‌های ناپته، عثمانیه، عمریه و بکریه یاد می‌کند که عباسیان، به ویژه مأمون و معتصم در رد و نقض آنان می‌کوشیدند.

او در رساله عباسیه، عباسیان را به خلافت سزاوارتر می‌داند؛ از آن‌رو که وارث پیامبرند، در حالی که عثمانیه یا بکریه از شورا سخن می‌گویند نه ارث؛ و می‌گویند پیامبر به ارث برده نمی‌شود و برای این ادعا به حرف ابوبکر استناد می‌کنند که کسی از صحابه آن را انکار نکرد؛ اما جاحظ می‌گوید: اگر عدم انکار دلیل صحت قول است، پس عدم انکار فاطمه در ادعایی که کرده بود، دلیل بر صدق ادعای وی است و نتیجه می‌گیرد: این حسن ظن مردم به ابوبکر بود که انکارش نکردند و علیه‌اش نشوریدند.

اما در رساله فضل هاشم، وی می‌کوشد باتوجه به سوابق بنی هاشم و نیز شخصیت خود و همچنین بیان شخصیت منفی امیه، برتری هاشم و هاشمیان را به اثبات برساند و برای این منظور از فرزندان هاشم چون عبدالمطلب و بعد عباس و علی و پیامبر یاد می‌کند که همگی بر گروه مقابل رجحان دارند و کسی را با اینان نمی‌توان برابر دانست. در این رساله نیز با این ادعا که علویان به وصیت و قرابت و سابقه، عباسیان به وراثت و خوارج به سابقه، اعمال و جهاد خلافت را شایسته فردی می‌دانند که معاویه هیچ‌یک را نداشت، به شدت علیه معاویه قلم‌فرسایی

می‌کند. وی در شناسایی امویان، از وجود زیرکانی چون معاویه، زیاد بن ابیه و عبدالملک مردان و بخشندگانی چون سعید بن عاص و عبدالله بن عامر و اینکه در فتح ارمینیه، افریقا، سند، هند و... حضور داشتند، چشم‌پوشی نمی‌کند؛ اما با این همه، بر آن است: آنان افرادی ناشایست در انسانیت و اخلاق و غیرصالح برای خلافت‌اند و برای این منظور به اقدام امیه، سرسلسله امویان، در تزویج همسر خود به فرزندش ابن عمرو که به پیدایی ابو معیط منجر شد، اشاره می‌کند که چنین عملی هرگز در میان عربان وجود نداشت و در پاسخ آن افتخارات، می‌نویسد: آنانی که به زیرکی شهره‌اند، از عقلای فاجرند و آنان که به دوراندیشی شناخته‌اند، از تقوا به دورند و...

کتاب مناقب التترک و عامه جندالخلافة، دارای دو بخش است: دوران خلافت معتصم و دوره متوکل. جاحظ بخش اول را به معتصم تقدیم کرد که به او نرسید و دومی را به وزیر متوکل، فتح بن خاقان ترک که خود، او را به ادب، دانایی و شعر معرفی می‌کند. وی برای او بعضی از کتاب‌ها چون اخلاق الملوک، کتاب الروضه و الزهر و کتاب الصیید و الجراح را ذکر می‌کند. غرض جاحظ از این کتاب ایجاد الفت و دوستی میان گروه‌هایی بود که در شکل‌گیری دولت عباسی نقش داشتند؛ مثل عرب و فارس و ترک و سیاه و نیز موالی و ابناء که هریک به ویژگی‌هایی افتخار می‌کردند و به آن تمسک می‌جستند.

جاحظ در بخشی از کتاب خود، به بیان مفاخر هر گروه و نسب‌های ایشان می‌پردازد و در بخش دیگر به بیان سیاستی می‌پردازد که برای تقریب بین آنان و ایجاد وحدت کلمه لازم است، پیشه‌گردد؛ مثلاً در قسم اول به افتخار خراسانیان به عنوان اصحاب دعوت عباسیان و افتخار عربان به اینکه اهل دولت و قدیم‌ترین شعوب در اسلام‌اند و توانا‌ترین افراد در نظم و شعر و... رهبران دعوت عباسی‌اند و بیشترین نقیبان از آنانند و بدین‌گونه ادعای فارسیان را که اصحاب دعوت هستند، ساقط می‌کند. در ادامه از ابناء و موالی و در نهایت از ترکان سخن به میان می‌آورد و بیشترین بخش از مباحث خود را به آنان اختصاص می‌دهد و مهم‌ترین ویژگی‌شان را در جانفشانی در

بن ایوب که هریک سرمنشأ گرفتاری های بزرگی شدند، به طور جدی به نقدشان می پردازد.

جاحظ بدین گونه به طرح اساسی ترین مباحث سیاسی می پردازد که به راستی در آن دوره از تاریخ اسلام بسیار بدیع و ارزشمند بوده است؛ به ویژه آن دسته از مباحث که تازه امروزیان به اهمیت آن پی بردند؛ چنان که نگاه ژرفکاوانه وی به مقولات سیاسی، از دیگر ویژگی های این اثر است.

در پایان، ذکر این نکته شایسته است که وی که سردهسته یکی از شعب معتزله بود،^۵ همچون همه دیگر آدمیان از تعلقات فکری، عقیدتی سیاسی و اجتماعی فارغ نیست؛ از این رو به هنگام داورری در خصوص دسته ای از جریان های سیاسی، به ویژه مقوله خلفای اولیه و نیز مسئله حکمیت، این اندیشه اعتقادی معتزلیان است که بر او غلبه دارد؛ چنان که به هنگام طرح مسئله شعوبیت، در دفاع از عربان کوتاهی نمی کند و در برترشماری ترکان نیز کم و بیش متأثر از قدرت حاکمان زمانه قلم می زند؛ همچنان که در نقد خراسانیان و تقلیل نقش آنان کم و بیش بر عربیت تکیه دارد و نگاه وی به برخی مشاغل، عاری از حب و بغض نیست؛ به همین جهت مورد نقدهایی واقع شده است.

کتاب العثمانیه وی از دیرباز مورد نقدهای اندیشمندان شیعه واقع شده است و کتاب هایی بدین منظور شکل گرفته است که الرد علی الجاحظ والعثمانیه، اثر شیخ مفید،^۶ و نیز کتابی از ابی منصور مظفر بن محمد بن احمد بلخی از علمای شیعه (م ۳۶۷) با عنوان نقض العثمانیه^۷ و کتاب بناء المقالة الفاطمیه (العلویه) در نقض العثمانیه از سید جمال الدین، ابن طاووس حسنی حلی (م ۶۷۳) از آن جمله است.

برای دیگر نوشته های او نیز کم و بیش نقدهایی نگاشته شده است؛ از جمله محمد بن زکریای رازی با کتاب تناقض قول الجاحظ فی الفلسفه، به نقد اندیشه های فلسفی او با کتاب الرد علی الجاحظ فی نقض صناعة الطب به نقد داده های طبی وی روی کرده است.^۸

در مجموع، رسایل موردنظر را می توان قابل توجه و ارزنده دانست که مطالعه و تأمل در داده های آنها، در مطالعات مربوط به اندیشه سیاسی و تاریخ سیاسی اسلام تا حدی لازم می نماید.



۵. لیان سرکیس؛ معجم المطبوعات؛ ج ۱، ص ۶۶۷.

۶. سیداعجاز حسینی؛ کشف الحجب والاستار؛ ص ۴۴۱.

۷. هدیه العارفین؛ ج ۲، ص ۴۶۳.

۸. الذریعه؛ ج ۳، ص ۱۵۰.

نبرد و سختی پذیری در کارزار می داند؛ چه اینکه معتقد است ترکان با همین ویژگی به نابودی خوارجی پرداختند که در سرسختی و استقامت شهره بودند.

جاحظ در ادامه به بیان نظریه خویش در خصوص اختلاف امت ها در خصال می پردازد و آن را به طبیعتی برمی گرداند که خداوند بدان اختصاص شان داده است. او با این رویکرد می کوشد تفاخر و ادعاهای برتری جویانه را نفی کند و آدمیان را بر پذیرش تساوی و برابری سوق دهد.

رسالة فخرالسودان علی البیضان، مشابه کتاب پیشین است و در آن به شناسایی افتخارات سیاهان می پردازد و ظاهراً این کتاب را به تقاضای کسی تدوین کرده است. در این کتاب وی از دسته ای از بزرگان افریقایی چون لقمان حکیم، سعید بن جبیر، بلال حبشی، مقداد و وحشی و دیگران یاد می کند و بدین طریق به تساوی آنان با سفیدپوستان روی می کند؛ البته از قوت بدنی سیاهان که گاه به تنهایی باری را برمی داشتند که چند عرب توانایی آن را نداشتند و نیز از نرم خویی، پاک نفسی، حسن ظن و دوری گزینی از آزار و آسپزی و امانتداری شان نیز یاد می کند. سپس جاحظ به ارزش رنگ سیاه و منشأ و زیبایی و قیمتش روی می کند و اشیای قیمتی سیاه را برمی شمرد و عرب ها را در تحقیر سیاهان زیر سؤال می برد. از ازدواج با سیاهان و تمایل دیگران نیز سخن های نغزی ابراز می کند.

کتاب الحجاب دیگر رساله اوست که درباره حاجبان (دربانان) خلیفه و جایگاه و نقش آنان سخن می راند که البته از نظریه پردازی خالی است. آنچه آورده، ذکر اخبار و اشعار درباره اینان است که طبیعتاً نگره عربان را نسبت به این موضوع سیاسی، به مخاطب القا می کند؛ چنان که آخرین رساله، ذم اخلاق الکتاب نیز چنین است. آنچه روشن است اینکه: جاحظ دو کتاب اخیر را برای دو کس به رشته تحریر درآورده است؛ هرچند نامی از آنان نمی برد و در آخری بیشتر از این کینه او نسبت به آن فرد است که به شکل گیری کتاب می انجامد. وی با بیان اخلاق کاتبان، آنان را به زشت سیرتی متهم می کند و با ذکر برخی از کاتبان، مثل عبدالحمید کاتب، عبدالله بن مقفع و زید

